

آموزه های انقلاب بهمن " همه با هم " یا " همه با من "

محمد اعظمی ۲۲ بهمن ۱۳۸۳

اول آن در درجه نخست داشتن هدف و سیاست روشن است. در درجه دوم نیازمند تفاهم آن مجموعه ای است که "همه" از گرد آمدن تک تک آن جمع شکل می گیرد. و بالاخره اهمیت دارد جریانات و گرایشات که از جمع آنها "همه" ساخته می شود، هر کدام دارای هویت سیاسی روشن و برنامه مشخص باشند. این سه شرط، سه پایه و سه ستونی است که شعار «همه با هم» می تواند بر آن استوار شود. زمانی که قرار است "همه" گرد هم آیند، این "همه" حول کاری معین و تحقق سیاست و برنامه ای مشخص می توانند اجتماع کنند. بدون هدف و سیاستی روشن، هر تجمعی بی حاصل و سر درگم می ماند. از سوی دیگر اگر قرار است "همه با هم" باشند لازمه "با هم" بودن تفاهم و انعطاف است. افزون بر اینها، مشارکت جریانات در یک حرکت عمومی نافه هویت سیاسی تک آنها نیست. اهمیت روشن بودن هویت سیاسی این است که به مردم امکان می دهد با آگاهی دست به انتخاب بزنند.

عقل های کل و حقیقت های مطلق، آفت جان "با هم" بودن است. بی جهت نیست که خمینی از شعار "همه با هم" درک و برداشت "همه با من" را داشت. دلیلی ندارد که حقیقت آسمانی خمینی توسط نیروهای زمینی تعدیل شود. وجه دیگر این حقیقت آسمانی، درک مطلق گرایی بر روی زمین است که به دلیل این که حقیقت زمین را در دست دارد "همه با هم" را بعنوان درس بزرگ انقلاب نفی می کند. این درک نیز در عمل مدافع سرسخت شعار "همه با من" است. تنها تفاوت این دو اندیشه به هویت این "من" ها باز می گردد. یکی نماینده خداوند است بر روی زمین و از آسمان حقیقت به او نازل شده است، دیگری حقیقت را در روی زمین به نمایندگی از طرف مردم و در پرتو جزم اندیشی ایدئولوژیک و با تکیه بر "اصول" ابدی کشف کرده است. یکی با الهام از این شعار نیروی ملیونی مردم را متفرق کرد و دیگری با ایستادن بر این فکر نه تنها امکان گسترش خود را سد می کند، بلکه نیروهای محدود خود را نیز پراکنده و به فرقه ای جدا از دیگران تبدیل می نماید. پابندی به شعار «همه با من» جریانات سیاسی را به

۲۶ سال حاکمیت سپاه خود ضربات جبران ناپذیری به مردم و جریانات سیاسی وارد کرده است. اما همزمان و با گذشت زمان، خود نیز کوچک و کوچک تر شده است. نه تنها اکثریت مردم ایران روی از او برتافته اند، بلکه بخش زیادی از حکومتیان نیز از گردونه نیروهای "خودی" حذف و از قدرت سیاسی بیرون رانده شده اند. نیروی حکومت در بالا ضعیف تر و فاصله آن از مردم عمیق تر شده است. امروز به نظر می رسد این گفته که بزرگ ترین امتیاز رژیم در ناتوانی اپوزیسیون ترقی خواه است، چندان بی پایه نباشد. با درد و افسوس شاهد آنیم که این را خود اپوزیسیون ترقی خواه هنوز به خوبی در نیافته و به راهیابی نپرداخته است.

تا کنون از آموزه های انقلاب بهمن سخن بسیار گفته شده است. هرکس و هر جریان بسته به شرایط و اوضاع و احوال مساله ای را برجسته کرده و نتیجه ای گرفته است. در بسیاری از این بررسی ها آموختنی کم نیست. من در این یادداشت می گویم تا به چند نکته برجسته شده در ذهنم که بی ارتباط با شرایط کنونی نیست، اشاره کنم:

«همه با هم» یا «همه با من»

شاید بتوان یکی از قوت های انقلاب را حضور وسیع مردم در آن دانست. حضور گسترده و ملیونی مردم در انقلاب مهمترین عامل سرنگونی سلطنت پهلوی بود. خمینی بعنوان بالاترین و قدرتمندترین تئوریت انقلاب زیر عنوان شعار "همه با هم" جریانات سیاسی و مردم ایران را به میدان مبارزه فراخواند. آنچه که خمینی از این شعار می فهمید و به آن عمل می کرد شعار "همه با هم" نبود. مضمون اصلی و واقعی شعار او "همه با من" بود. خمینی همه را زیر چتر سیاست خود فرامی خواند. او فرمان صادر می کرد و از بقیه اطاعت می خواست. نفی شعار "همه با هم" که امروز نه تنها باب، بلکه فضیلت نیز شده است و بعضاً آنرا "درس بزرگ انقلاب بهمن" می پندارند، ریشه در نگاه انزواجویانه و سکتاریستی از حرکات اجتماعی دارد. جوهر اصلی پیام "همه با هم" به معنای اتحاد است که امروز کیمیا ست. شرط

۲۶ سال از انقلاب بهمن ماه سال ۱۳۵۷ می گذرد. انقلابی که مردم ایران جان های بس گرانی نثارش کردند، حاصل آن به نام مردم، اما به کام نابکاران سپاهکار شد. از همان نخستین روزهای انقلاب، زمانی که خورشید آزادی از درون سالهای سخت اختناق سر بر کشید و بر دشت و دامان دیار ما روشنایی بخشید و در پی فتح میهن، به تن سرد بهمن گرما و جان دمید، هنوز لبخند ها بر لبها نشکفته بود که جغدهای شوم بر آمده از کهنه حجره های قرون، بر بام خانه و کاشانه مان ایران، بال گشودند تا مردم تازه رسته از چنگ سلطنت را بار دیگر به سوگواری عزیزانشان بنشانند.

از آن روز تا کنون این تازه قدرت یافتگان دمی از تعرض بازمانده اند. هنوز از راه نرسیده به حریم زنان تجاوز و سپس به حقوق شهروندان تعرض شد. بر صندلی قدرت جا خوش نکرده، توپ ها و تانک های آنان از زمین و آسمان خواب از چشم مردم سنجید ریود. رفاندم جمهوری اسلامی به سبک و سیاق خودشان بر گزار شد و در فضای تب و تاب انقلاب، خسته از آن بیداد و استبداد، ۹۸ در صد مردم شرکت کننده در انتخابات به جمهوری اسلامی رای دادند.

از آن پس تا کنون این حکومت تا تیغ اش بریده است از فشار و سرکوب دمی نیاسوده است. ابتدا تصفیه از درون حکومت آغاز شد. نهضت آزادی از قدرت رانده و سرکوب در جامعه تشدید شد. یورش به مجاهدین خلق نقطه آغاز سرکوب سازمان یافته حکومت بود. سپس جریان های چپ یکی در پی دیگری از زیر تیغ گذشتند. اوج کشتار در سال ۱۳۶۷ صورت گرفت. در آن سال چندین هزار زندانی سیاسی مجاهد و چپ به خشن ترین و وحشیانه ترین شکل قتل عام شدند. از آن پس نیز سرکوب - هر چند کم دامنه تر - ادامه یافته است.

این که امروز آمار کشته ها و تلفات در قیاس با دهه پیش کمتر شده است، به رشد و آگاهی و مقاومت مردم از سویی و ناتوانی حکومت در پیشبرد سرکوب از سوی دیگر مربوط می شود. جمهوری اسلامی طی

سکت های جدا از هم و به سمت تلاشی می کشاند.

در حرکات اجتماعی و مبارزه سیاسی بسیج وسیع ترین نیرو برای تحقق هدف، شرط موفقیت آن حرکت است. آن نیرویی که با سیاست ها و روش های مناسب چنین شرایطی را بتواند فراهم کند بیشتر می تواند مورد اقبال مردم قرار گیرد. و این چیزی است که بسیاری از جریانات سیاسی کشورمان نادیده می گیرند. این جریانات شیپور را از دهانه گشادش می نوازند. جنبش سیاسی ایران از تفرقه و پراکندگی در رنج است نه از کار مشترک. از جدایی و بر هم بودن آسیب دیده است نه از با هم بودن.

تاریخ دو دهه اخیر سرشار است از تجزیه ها و گسیختگی ها. ما یک نمونه (با تاکید می گویم) یک نمونه از کار مشترک "همه با هم" را تجربه نکرده ایم. "همه با من" را خواسته ایم، اما همه با خمینی را تجربه کرده ایم. درک ما نیروهای چپ و ترقی خواه بی شباهت به درک خمینی از این شعار نیست. تفاوت اینجاست که او توانست "همه با من" را عملی کند، اما ما با این شعار و این درک پراکنده تر شده ایم. جریانی که این شعار را به معنای درست آن (و نه واژگونه) نمی پذیرد، از کار جمعی و تن سپردن به الزامات آن هراس دارد. کسانی که خود را عین حقیقت می دانند ضرورتی به کار مشترک با دیگران نمی بینند. دلیلی ندارد حقیقت مطلق خود را با کار مشترک خدشه دار کنند. این طرز تفکر تنها اقداماتی را قابل قبول و درست می داند که خود - وارث حقیقت ناب - در مرکز آن باشد و سیاست آن را تعیین کند. در بهترین حالت دیگران را به اتحاد حول خود فرا می خواند. البته هستند کسانی که به این نیز رضایت نمی دهند و همین را "همه با هم" می دانند. حتی پس از تعیین سیاست خود، بازهم از میان داوطلبان دست به گزینش می زنند تا به اصطلاح صف ها درهم نریزد. به سبب این گونه اندیشیدن است که در مقابل جمهوری اسلامی بی پایگاه، نیروی چشم گیری نتوانسته برآمد کند. بزرگترین گردهمایی و تجمع نیروهای اپوزیسیون درصد بسیار ناچیزی از مردم ناراضی از جمهوری اسلامی را نمایندگی می کند. به دلیل همین طرز فکر "همه با من" در کار مشترک، هنوز نزدیکترین نله های سیاسی به یکدیگر و منعطف ترین و باز ترین آنها، نتوانسته اند قانونمندی کار مشترک را به شکل شایسته ای رعایت کنند. نتیجه چنین نگرشی، پراکندگی

نیروی بسیار وسیع اپوزیسیون ترقی خواه است. جریانی که این ضعف بزرگ را نمی ببیند و برای آن در حد خود چاره اندیشی نمی کند، اما در شیپور نفی سیاست "همه با هم" می دم و آن را به عنوان درس بزرگ انقلاب در برنامه تدریس سیاسی خود می گنجاند، اگر ارزیابی سکتاریسم در رنج نباشد، حداقل از سیاست چندان بهره ای نبرده است.

یکی از آموزه های انقلاب بهمن برای من رد سیاست "همه با من" است.

برخی سیاست ها در شرایطی می توانند قابل قبول و در شرایطی دیگر مردود باشند. سیاست "همه با من" هم دیروز، هم امروز و هم فردا مردود است. بنیاد چنین تفکری نفی تمام عیار فکر و اندیشه دیگران و قرار دادن خود در مرکز عالم بعنوان تنها وارث حقیقت است.

آری، حضور وسیع و ملیونی مردم در انقلاب نقطه قوت آن بود. مشارکت گسترده و بی سابقه مردم بیش از هر چیز حاصل حکومت محمد رضا شاه و سلطنت پهلوی بود. مردم شاه و دم و دستگاه سلطنت را نمی خواستند. اقشار گوناگون مردم با ایده ها و خواست های متفاوت و منافع اقتصادی مختلف تحت فشار بودند. در چنین اوضاعی شعار "مرگ بر شاه" به دلیل عام، روشن و ملموس بودن آن، بسرعت زبان مشترک مردم ناراضی و سرکوب شده جامعه شد و جنبش وسیعی حول آن شکل گرفت. در جریان این حرکت خمینی به اعتبار ایستادگی اش در برابر شاه و بر زمینه پیوند مذهبی مشترک با مردم، توانست به سرعت نظر مردم را جذب و اعتماد آنان را جلب نماید. با قدرت گیری خمینی شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی که مدتی پس از شعار مرگ بر شاه طرح شد، به اعتبار اتوریته خمینی پذیرفته شد و ابهام آن در سایه قرار گرفت. روشنی و صراحت در شعار نفی که جنبشی حول آن سر بر آورد، قوت انقلاب بود. به همان گونه که ابهام در شعارهای اثباتی بلای جان و ضعف اساسی آن بود. آنچه که بعدا بر اساس استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی پی ریخته شد با آنچه که مردم از آن می فهمیدند کاملا تفاوت داشت. خمینی و دستگاه روحانیت با دیکتاتوری درافتاده بودند، اما بیش از آن با آزادی در ستیز بودند. با هر چه مدرن و امروزی بود مخالفت داشتند. با سرمایه داری بخاطر برخی جنبه های مدرن آن در افتاده بودند. مخالفت خمینی با شاه در ابتدا بخاطر برخی رفرم های مدنی برای زنان بود که

سبب تبعید او شد. محمد رضا شاه پهلوی چنان خفقانی ایجاد کرده بود که هر ستیزی با او ارزش تولید می کرد. در قدرت گیری خمینی و دستگاه روحانیت بیش از هر چیز رژیم پهلوی نقش داشت. رژیم جمهوری اسلامی زاده رژیم سلطنت بود و پاسخی به زورگویی ها و قلدرمنشی آن. در هیچ نقطه ای از جهان زمانی که حق رای آزاد وجود داشته است انقلابی رخ نداده است.

نیروهای چپ و دموکرات جامعه نیز که از سویی در مرکز تهاجم و سرکوب رژیم شاه قرار داشتند و بسیار بیشتر از سایر نیروها آسیب دیده بودند، نتوانسته بودند تجاربشان را جمع بندی کنند. از سوی دیگر عموماً تحت تاثیر ایدئولوژی و دیدگاههایی قرار داشتند که مخالفت جریان های ارتجاعی و سنتی با شاه و ضدیت آنها با امپریالیسم را در راستا و در خدمت ترقی و سوسیالیسم می پنداشتند. از اینرو خوش باورانه نقش و وظیفه خویش را نا گفته به این جریان ضد آزادی سپردند و نتوانستند با برنامه سیاسی مستقل و روشنی برآمد کنند.

نتیجه این که:

همانگونه که دیکتاتوری شاه اقدامات رژیم جمهوری اسلامی را توجیه نمی کند، آزادی ستیزی جمهوری اسلامی هم حقانیتی برای هیچ نیرویی به ویژه جریان سلطنت ایجاد نمی کند. نیروی سلطنت را از این نظر مورد تاکید قرار می دهم که امتحان خود را در قدرت داده است، اما همچنان ارث و میراث سلطنت پهلوی را رها نمی کند. افزون بر این هنوز در برنامه های پیشنهادی خود جوهر دموکراسی یعنی حق انتخاب و عزل را نمی پذیرد و برای ارث ارزش معنوی قائل است.

دیگر اینکه انقلاب بهمن نشان داد در تحولات بزرگ، اعمال قدرت و نیرو نقش تعیین کننده ای دارد. شاه را جنبش مردم به زیر کشید و ارتش و گارد شاهنشاهی را بسیج و حرکت ملیونی مردم در خیابانها فلج کرد. جمهوری اسلامی نیز از این قاعده جدا نیست. با فشار و مبارزه یکپارچه و ملیونی مردم این رژیم از قدرت کنار زده می شود، اما مردم حول شعارهای عام و ملموس می توانند در ابعاد وسیع و توده ای به میدان کشیده شوند. من فکر میکنم امروز آن خواست و شعاری که بیش از سایر خواستها امکان به میدان کشاندن مردم را دارد، شعار رفرانم برای قانون اساسی جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان

همه با هم ، زمینه ساز همه با من

رئوف کعبی

در ره اتحادی پایدار نهاده و بدان عمل کنند آنگاه طیفهای گوناگون خواهند توانست ضمن دیالوگ و گفتگو و تفاهم بر سر موارد مشخص و اقدامات معین همکاریهایی را سازمان بخشند. یک شعار یا یک اقدام شاید در لحظه و کوتاه مدت فراگیر و موفق باشد اما تعمیم آن به آلترناتیو که نگاه به قدرت دارد و در نتیجه مستلزم توافق پلانفرمی و برنامه‌ای می باشد ، با خطر جدی اینکه از میان آن «همه» که «با هم» خواهند بود ، «یکی» سوار بر موج ، امکان «همه با من» را بیابد مواجه است که در ادامه ، جامعه «شعار فراگیر» تن «وحدت کلمه» را میپوشاند و چند صدایی که لازمه امروز جامعه است در تنگ بینش «تک صدایی» همچنان گرفتار خواهد آمد.

پراکندگی درد ماست این واقعیتی است انکارناپذیر. هرگاه «همه با من» ها مانع حرکت‌های وسیع و فراگیر هستند ، هرگاه عقل های کل و حقیقت های مطلق ، آنگونه که در نوشته آمده است آفت جان «با هم» بودن است ، «همه با هم» های غیر واقعی ، شتابزده و جدا از جنبشهای اجتماعی موجود در جامعه و صرف یک شعار، اگر بتوانند برای مدتی صحنه را گرم کنند در عمل و همانگونه که شاهد بوده ایم ، در دراز مدت اگر به «همه با من» فرا نرویند در بهترین حالت به این پراکندگی و بی اعتمادی دامن خواهند زد و آفت جان خود خواهند شد و این است یکی از آموزه‌های ارزنده انقلاب.

«شاه باید برود» نتیجه داد اما در نبود و یا کم بها دادن به جنبه بلافصل بعدی آن یعنی «چی بیاید» که ضرورت ترسیم مرزها را بمیان میکشید امروزه عواقب این نتیجه بر کسی پوشیده نمانده است . باید با افکار انحصارطلبانه به شدت مبارزه کرد اما از مخدوش نمودن مرزها نیز پرهیز کرد. قدرت اپوزسیون ایران باید در چند صدایی وی باشد چرا که ایران آینده بدون پلورالیسم نمیتواند و نمی بایست قابل تصور باشد شاید این ، یکی دیگر از آموزه‌های انقلاب باشد.

در نگاهی کوتاه به انقلاب ۵۷ و پیامد های آن ، آقای محمد اعظمی در مطلب (آموزه‌های انقلاب بهمن! "همه با هم" یا "همه با من") بر روی سایت «عصر نو» به این نتیجه میرسد که : «امروز به نظر می رسد این گفته که بزرگ ترین امتیاز رژیم در ناتوانی اپوزسیون ترقی خواه است، چندان بی پایه نباشد. با درد و افسوس شاهد آنیم که این را خود اپوزسیون ترقی خواه هنوز به خوبی در نیافته و به راهیابی نپرداخته است. « آنگاه در ادامه به دفاع از «همه با هم» البته با سه شرط (۱- داشتن هدف و سیاست روشن ۲- تفاهم «همه» و ۳- هویت سیاسی روشن و برنامه مشخص) پرداخته تا در نهایت شعار رفراندم بخاطر امکان فراگیر شدن آن ، را توصیه کند.

از بحث پیرامون میزان صحت و سقم احکام مستتر در نوشته ایشان و نیز از ارزیابی از وضعیت موجود که قابل قبول مینماید اگر بگذریم آنچه که جای مکث دارد نتیجه‌گیری از طرح این مسائل است اما قبل از آن حداقل سه سؤال مطرح است نخست اینکه آیا همه نیروهای اپوزسیون ترقی خواه یکسان عمل کرده‌اند و حاصل کار آنان یکی است؟ و دیگر آیا وضعیت موجود با دوره پیش از انقلاب چه تفاوتی دارد و جنبه‌های بهتر و بدتر آن کدامها هستند؟ و یا همین که دران نوشته ، «همه با هم» مشروط به آن سه نکته میگردد نشان نمیدهد که خود آقای اعظمی نیز با هر «همه با همی» موافق نیستند؟ پس آیا ایشان نگران نیستند که از جانب دیگرانی که با این شروط موافق نبوده مورد اتهاماتی چون انزواجو ، سکتاریست و ... قرار گیرند؟ حسن نیت ایشان برای اتحاد که بدرستی کیمیا ارزیابی شده جای هیچ گونه شکی نیست اما اگر منظور ما از اتحاد ، نه همکاریهای لحظه‌ای و ناپایدار بلکه نیل به آلترناتیوی دمکراتیک با مختصاتی که از آن می شناسیم باشد صرف یک شعار یا یک اقدام سیاسی آنرا برآورده نمی کند چاره ما نه یک اتحاد بلکه اتحادهاست به این معنی که نیروهای همگن در یک طیف سیاسی معین پیرامون برنامه و پلاتفرم مورد قبول خود قاطعانه گام

است. این شعار از آنجا که در شکل نرم و حقوقی و در مضمون رادیکال است ، امکان فراگیر شدن را دارد.

و بالاخره انقلاب بهمن به ما می آموزد که شکل گیری یک جنبش وسیع و ملیونی علیه حکومت گر چه بسیار لازم و ضروری است، اما بخودی خود و به تنهایی به استقرار دموکراسی نمی انجامد. شکل گیری جنبش های مردمی توجه به برنامه های سیاسی و حساسیت نسبت به برنامه ها را بالایی برد. نیروهای چپ و دموکرات کشورمان اگر می خواهند مهر دموکراسی را بر پیشانی تحول آینده بنشانند، موظف اند در یک اتحاد بزرگ پا به میدان گذارند. استقرار دموکراسی تنها با مشارکت نیروهای دموکرات و در جریان مبارزه دست یافتنی است. غیبت در این میدان راه را برای آلترناتیوهای دیگر باز می کند. برنامه جریانات سیاسی در این پروسه است که پذیرفته یا توسط مردم کنار می رود. خمینی و روحانیت طرفدار او در جریان انقلاب و در غیاب برنامه های نیروهای مترقی توانستند به آلترناتیو بی چون و چرای رژیم تبدیل شوند. از اینرو ارائه یک برنامه روشن و حضور متحدانه در مبارزه راه را بر توده ای شدن این برنامه ها واستقرار دموکراسی می گشاید. (این مطلب قبلا در سایت سازمان منتشر شده است)

اطلاعیه اتحاد فدائیان خلق در باره جعل امضای نام سازمان

اخیرا بیانیه ای در حمایت از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی با عنوان " استمداد از سازمان های بین المللی حقوق بشر و نیروهای دموکرات جهان " که نام تعدادی از افراد و تشکل های سیاسی را در ذیل خود دارد ، در سایت های اینترنتی منعکس شده است . نام سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران نیز در زیر این بیانیه بدون اطلاع ما آمده است . این اقدام یعنی استفاده از نام بدون جلب موافقت ما اقدامی است غیر اخلاقی و از نظر ما مردود و محکوم است.

لازم می دانیم تاکید کنیم که در رابطه با اعتصاب غذای زندانیان سیاسی کمیته مرکزی سازمان طی اطلاعیه ای پشتیبانی خود را اعلام نموده است .

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۰ بهمن ۱۳۸۳